

گردنم کوبید که در میان بازار غلطیده بگریه درآمدم و آب آورده
 طبق را واشیانش که بدستم نجس شد بشست و من از بیم
 گریان و دل دونیم بودم تا حاجی نیروزخان نوکر حکومت
 رسیده مرا نجات داد پس از دو سال بدین کیفیت بدست
 اقدام آقا میرزا احمد بن آقا میرزا محمد علی نبیل فاضل محفل
 روحانی مشهد مرامش آباء فرستاد و پس از چند روز محفل
 روحانی آن مدینه مرا از طریق بندرانزلی روست روانه لهران
 نمود و بالحملة محمود زاده نزد آقا میرزا علی محمد ابن احمد
 بیاند و نشوونمای روحانی کرد و در ضمن الواسی که در آن
 ایام خطاب با این اصدن رسید چنین مسطور است :

و در خصوص رعایت و مساوتی که در حق آقا عبدالحسین بن
 شهید مجری داشتید بینهایت از این عمل صبر و سرور شدیم
 زیرا آن مظلوم نور دیده این مہجور است انشاء اللہ شما
 پدر مہربانید بلکه از پدر مہربانتر از جمیع جہات عفا و
 صیانت او را بنمائید و از قول من به نجل صنم علیہ بہا اللہ
 ابلاغ دارید کہ این نورسیدہ نور دیده عبدالبہا ست و
 این مظلوم محبوب درگاہ خداوند یکتا و آنچه زحمت نشدید
 حالب رحمت شود در مقابل این خدمات مظهر عنایت گردید
 و مشکوٰۃ نور اهدیت الی آخر.....

و بالحملة محمود زاده پس از چندی عکاسی و تجویبات طبیب

بیمارمخت و سفرکرد و سپس داخل در خدمات گمرک و بعداً داخل اداره پست شد و در شاهرود و مشهد و غیره مصدر خدمات امریه گردید و سنین متعدده در عشق آباد منشی و محاسب محفل روحانی و مورد خدمات متنوعه امریه گشت و بالجمله از سه پسر و چهار دختر میرزا غلامرضا شهید خاندان و اسعه صمیمی برقرار است که در جامعه درخشان میباشند .

دیگر از معارف آقا سید عباس علوی از اهل بیارجمند تابع شاعرود که گویند اصل نام بیمار ارجمند بود که خوانندش اکنون بیمار ارجمند . از فضلا و مشاهیر طلاب که بمشهد در مدرسه اقامت و تدریس و تدریس داشت و بسال ۱۳۴۱ بواسطه آقا میرزا حسن نوش آبادی که رایت تبلیغ برافراخته ولوله در مابین طلاب و غیرهم انداخت با آقا سید رضابن حاجی میرزا بابا مجتهد بجنوردی مجذب شده در هیئت علمیه مشهد همچنان افکندند و فتنه برپاشیده ملاها اسامی ده تن بهائیان مشهور را نوشته در ب صحن رضوی چسباندند و نسبت بد و نفر مذکور بیش از همه آشفته گشتند و آقا سید عباس را از مدرسه بیرون کرده کتب و اثاثش را ربودند و بعد قتلشان برآمدند و محفل روحانی عشق آباد بمحفل روحانی مشهد نوشته تا هر دورا مخفیانه

از مشهد بیرون آورده بندینه عشق آباد فرستادند آقا سید
رضا در ترکستان بکسب و تجارت مشغول شد و آقا سید عباس
چند ماهی در مدرسه بهائیان تعلیم و تدریس کرد آنگاه
با عزیزالله سلیمانی اردکانی بعزم تبلیغ به سیر افتاد و
بعدا بی درسی از جانب محفل ملی بهائیان ایران در اقسام
ایران تبلیغ و تشویق به گانه و یگانه اشتغال جست .

خسوزستان

سابقه اوضاع و احوال مرکزیت قریه من بوجی و سوانج
ایمانی ملاحسن خزائی را در بخش ششم نگاشتیم و در سال
۱۳۱۴ همانندین و مأمورین ویرا بنصیبه کشیده محبوس
نمودند و اموالش را بردند و بالاخره بواسطه دامادش که
شیخ عربی بود مستخلص ورها گشت و بعد از وفاتش نجاش
در این امر ناطق از گردید .

زنجان

بنوهی که در بخش ششم نگاشتیم در اخلاف و احفاد شهداء
صقیة السیف اصحاب حجت جمعی برجای بوده برخس باهی

و غالباً مرتد بدقیقت سابقه و یا فاطر و عاقل ماند نمود
 و با همه سعی که از هرسو بهر نشر امر ابهی شد جمعی قلیل
 پدیدار گشتند و ما شرح ورود میرزا علی محمد ورقا و ازدواجش
 در آنجا و قیام بر تبلیغ بیگانگان و تکمیل و تشویق مؤمنان و
 بالاخره گرفتاری و شهادتشر را آوردیم و وفات ام اشرف
 را در سال ۱۳۱۱ نیز شرح دادیم و از مشاهیر مؤمنین
 مخلصین حاجی ایمان سابق الوصف در بخش ششم بود که
 اندکی بعد از حضرت بهاء الله برای زیارت بمکا رفته آیامی
 بلقاء و افاضه حضرت عبدالبهاء مستفیض و مستشرق گردید
 و وطن برگشت و دخترش لقائیه را بنوع مذکور در سال ۱۳۱۱
 بازدواج میرزا علی محمد در آورد و بالاخره در سال ۱۳۱۳
 چنانکه آوردیم با ورقا و همسرش روح الله و میرزا حسین گرفتار
 و گسیل بطهران گشتند و گماشتگان حکومت و ملایان خانه
 و اموالشان را خراب و یغما کردند و عائله شان بی سامان
 بی مکان گردیدند و چون در محبس طهران خیر بشنیدند
 پیام کردند که بازماندگان شان را از زنجان به عشق آباد
 ببرند و لذا پسرش آقا محمد حسن از عشق آباد بزنجان آمده
 خدیجه زوجه میرزا حسین و لقائیه زوجه ورقا را بمشق آباد
 برد و چندی بعد از شهادت ورقا لقائیه بزنی آقا محمد رضا
 بن حاجی محمد کاظم اصفهانی سابق الوصف در بخش ششم

در آمد و اولادش خصوصاً آقا کاظم در مسکو و ایران بخدمت
 در راه این امر موفق گشت و حاجی ایمان و میرزا حسین پس
 از شهادت هرقا تقریباً کتر از دو سال در حبس مانده آنگاه
 خلاص شدند و حاجی ایمان بزنجان برگشته اشیا هرقا را
 برده تسلیم پسرش میرزا عزیزالله نمود و در ایران بود تا سال
 ۱۳۳۰ بمکه و زیارت حضرت عبدالبها شتافت و بمشوق
 آباد برگشته متوطن شده بعمل باغداری پرداخت و از شرور
 اعدا مستخلص و مستریح گردید و سفری نیز بوطن رفته
 از دیدار خویشان و دوستان بهره برد و عاقبت در سال
 ۱۳۴۶ در عشق آباد وفات کرده مدفون شد و سلسله
 خاندان ام اشرف از او برجای مانده و خواهر آقا سید
 اشرف زوجه با بصیر نیز در فتنه مذکوره و غارت خانه ها و
 قبض احباً با دختر سابق الوصفش ناچار بمشوق آباد
 مهاجرت کرد و دختر در آنجا درگذشت و مادر در سن
 پیری و ناتوانی و اندوه با حاجی ایمان ماند تا بسن نود
 سالگی وفات نمود و از معارف اهل بها آقا حسن فدائی
 علمدار امر ابهی و با هرکس و همه جا بنشر نفعات اقدام
 و اهتمام نمود . دیگر حاجی یوسف علاقه بند دیگر
 میرزا حسین هویدائی این اقاداش این حاجی دین محمد
 و اقاداش از اصحاب جناب حجت بوده و با پسر نوزده ساله اش

عبد العظیم بعد از شهادت آنجنابها جمع اصحاب
 نیزه پیچ شد به شهادت رسیدند و پسر که بسن دوازده ساله
 بود نزد خالوی مسلم خود پرورش یافته از عرفان و ایمان
 بدیع محروم ماند و نواده که میرزا حسین مذکور متولد در
 سنه ۱۲۹۲ بود هنگام شهادت حاجی محمد ترک در روز
 ۱۸ رمضان چنانکه در بخش سابق آوردیم در مشهد بود و
 حاجی راکه اول با چوب ضرب بسیار زده آنگاه شکم را
 هدف گلوله ششلول کردند سپس نفت ریخته آتش زدند و
 مظلوم بد و زانو روی بارش مقصود نشسته مناجات تلاوت نمود
 مشهور داشت و کلمه اشهد از لسانش شنید و این موجب
 طلب و جستجو گردید بالاخره در زنجان هدایت یافت
 و سالها در وطن و سپس در عشق آباد و بالاخره در بزمبران
 اقامت نموده به تجاری و دکانداری پرداخت و به نهایت ایمان
 و اخلاص در این امر نمایان و هویدا بود و خاندان هویدا اسی
 برجای گذاشت . دیگر ملا عبد الوهاب زاهد الزمان
 زاهدی از طبقه ملاها که در سال ۱۳۲۴ فائز بایمان
 گشت .

—————

—————

—————

سلطان آباد

در بخش ششم مذکور داشتیم که جمعی از اهل بهارا در سلطان آباد وطن و جایگاه بود و نیز فتن و شهادت واقع در این دور را در بخش سابق نگاشتیم و از مؤنسیسن سابق الذکر در بخش ششم حاجی میرزا حسن کاشانی الاصل که در سال ۱۳۵۴ در سن ۱۲۴ سالگی درگذشت و مانند آن^ش خصوصا میرزا حاجی آقا روشن ضمیر و عاقله اش در آن بلاد معروف بود و نیز عده معروف و شناخته باین عقیده و ایمان در آن حدود سکونت داشتند .

و از مؤنسن معروف میرزا آقاخان قائم مقامی بنوعی که خود حکایت کرد جدّ اعلايش ميرزا ابوالقاسم قائم مقام شهير مذکور در بخشهای سابق را قبل از شهادت بملت سابقه معرفت و حفلات خبر از جانب والد ماجد ابهي رسيد که تمهيد قتلش میکنند و او اظهار علم کرده گفت من میدانم و باوجود همه اقتدار برای عهدهی که نایب السلطنه عباس میرزا از من گرفت که بایسرش محمد میرزا مخالفت ننمدم براه بی وفائی نخواهم برداشت و چون کارش را ساختند تمام مایطک را ضبط کردند و عیال و فرزندانش بخیسر و مساعدت

سربه امام جمعه طهران شکی بهیچمه قم متحصن گشته
 بفروش مقداری اشیاء و اثاث که همراه گرفتند معاش نمودند
 و عاقبت پسر بزرگش میرزا محمد وزیر بفرهنگان عراق گریخته
 سر بطغیان برکشیده مقدار پانزده قریه و مزارع مخصوصه
 خودشان را از هزاوه تا ساروق و غیره تصرف نمود و سپاهیان
 که بکرات رفته محاصره کردند نتیجه نگرفتند و الاغسره
 نصیرخان چکینی که باوی لاف دوستی میزد غفله با
 هزار تن چریک ویرا محاصره و دستگیر نموده به ارك سلطان
 آباد که حصاری متین و دروازه آهنین داشت محبوس ساختند
 ولی بعد از چندی که خدا و رعایا هزاوه باجماع هجوم
 برده قلعه شهر و ارك را شکافته ویرا استخلص ساختند
 و این واقعه مصادف با فوت محمد شاه واقع شد و چون
 ناصرالدین شاه بر تخت سلطنت نشست از امور مذکوره تعقیب
 نکرد و فقط برادران و خواهران میرزا محمد وزیر را بر آن داشت
 که مطالبه ارث پدر و املاک متفرقه نمودند و غالب شده
 نصیب موروثه برده بخت نمودند و میرزا محمد وزیر قلاع و عمارات
 متینه ساخته و حشم و خدم فراهم کرده دارای اخلاف بسیار
 گشت و ناصرالدین شاه ویرا بمنوان اعطاء مقام بطهران
 برد و او امتناع ورزیده در آنجا درگذشت و بی درنگ سعید
 میرزا ظل السلطان پسر شاه از دارالحکومه اش اصفهان

به عراق آمده ورثه را احضار و توقیف و تهدید بتقتل گسوده
 اموال و املاك لايقه را ضبط و آنان را مرخص نمود و از
 اخلاف ميرزا محمد وزير فقط بهلول خان شهرتی و بزرگی
 یافته در طریق فضل و تصوف قدم زد و شیخ محمد عرب
 بغدادی دهار بر روی وارد شده تبلیغ اسلام را
 و او تمایل حاصل نمود و الواحی نیز از ساحت قدس برایش
 رسید و خلفش میرزا آقاخان مذکور در دوره میثاق ایهی
 در صف شاهبر ثابتین قرار گرفت و رایت تبلیغ و نصرت
 در سلطان آباد برافراخت و چند بار معاندین از علمای
 مجتهدین برقتلش قیام کردند و او را بحبس حکومت انداختند
 و او بانهایت شہامت و باصراحت بایستاد و مصون ماند
 و آقامیرزاخان خود چنین آورده که : " در آن موقع بهائی نشی
 رواج عظیم داشت و قریه درمن سر راه ملایر و دمسدان
 و کرمانشاهان واقع و ما جوانان شهری را ندیده بودیم و
 جز اسلام و قرآن و بهشت و دوزخ و مسلمانان مسئولی را
 معتقد نبودیم و دشمن اسلام شب و روز بهائی بنظر میآمد
 و آرزوی قتال و وصول بصواب را از این راه میدانستیم
 در این بین شیخی بنام شیخ عرب مستقی به شیخ محمد
 وارد معلوم شد بغدادی است و با پدرم بهلول خلوت کرد
 چند روزی بماند و برفت و آنچه طفره نمود چیزی نفهمیدم

و در سابق هم کشتار سید محمد باقر مجتهد جمعی از بهائیان را در سلطان آباد شنیده بودیم و مخصوص در سر و جا ده گدوک این قریه برای صید و شکار این طایفه صرفتیم و بعضی یهودی و خارج مذهب اسلام را اذیت کرده موقت بمطالبی نمیشدیم تا در سنوات بعد باز شیخ محمد عرب آمد و باز باید رم چندین بوم خلوت و صحبت کرد و هر چه خواستیم بفهمیم بده میکند و چه میگوید نشد و رفت تا روزی غفلت کرده اسناد و اوراق پدر را رفته دیدم مکتوبی است از طرف بهاء الله خطاب به پدرم که اولش چنین مرقوم بود: " یا بهلول علیک بهاء الله الفرد الاحد اولیاء طراً نزد حسیق معلوم و مذکور بوده بد اند " . انتهى .

چون به مضمون واقف شدم از قرائت و مطالعه مایقی صرف نظر کرده اوراق را پاره پاره در آب ریخته قصد مخالفت پدر نمودم عاقبت معلوم شد پدرم بهیچوجه تصدیق نکرده و حال اعراض باقی و چون صوفی شرب بوده و خود را امرد رند میگفت آزار و اذیت را بکسی روا نمیداشت و در خلال این گزارشات مسافرت به سلطان آباد عراق کرد و از آنجا کاغذی به بنده نوشت که دونفر بهائی که یکی سید اسد الله قمی است مردم خیال کشتن داشتند و من آنها را راهنمایی کرده از طریق همدان که قریه مسکونه ما اول منزلش میباشد

مهمان شده عبور نمایند البته نهایت توجه را از آنها
 بنمائید لیکن زنهار زنهار ما را کلمه ای باحضر
 داخل صحبت شوید زیرا چنان نفوذی خرج میدهند که
 هر عالم متقی را ضحرف میسازند از جمله همین شخصی که
 همراه سید اسدالله است کرمانی و واقوری بوده و یکسوی از
 کارهای سید بهائی و عواقریبی او اینکه بمجرد گفتن
 بشخص کرمانی که افیون در مذنب بهائیان حرام است و
 شربش مضر است این شخص اهدا دیگر نکشیده صحیح و سالم
 خدمت شما میرسد بنده از مطالعه خط پدر بهانه بهتری
 بدست آورده حبیب الله خان عموزاده را از قضیه واقف و
 عزم خود را جزم برای کشتن مهمانان سابق الذکر در کدوک
 قریه نمودم آلات و ادوات را برداشته متفقا عازم کدوک شده
 ناگاه مسافری مهمان ورود کرده سلام و تحیت گفتند و نام
 و نشان میزبان را پرسیدند هرچه انسانیّت بخرج داده ما
 فدائی و ناسزا گفتیم شاید در جواب کلمه سوئی از دهان
 آنها بروز کرده همانرا بهانه قتلشان قرار دهیم حتی گفتند
 اکرم الضیف ولوکان کافرا جد شما فرمود جواب دادیم
 صحیح است پدر سوخته ما اکرم الضیف ولوکان بابا فرموده
 قتل شما واجب است مختصر جمیع اطوار و اعمال شقاوت
 شماری و خلاف کاری از ما ظهور یافت و از آن در نفر جز

تواضع و تکریم و رضا و تسلیم بروز نیافت نوعی صحبت نمودند که فشنگ در تفنگ و دست در قبضه آن منعمل و خشکیبند اجازه عبور خواستند دادیم حضرات رفتند و ساعتی بعد پشیمان شدم بموزاده گفتم چرا از ما چنین وحشیگری بروز کرد ؟ بدون اخذ نتیجه در نزد پدر مقصر و در نزد گفتار شرمسار و باطائفه بابی و بهائی معروف بخونخواری باشم بهتر آن است بهر نحوی شده حضرات را جسته منزل آورده رضایت بگهریم فوری حرکت نموده در یکی از سراهای قریه سید اسد الله و رفیقش جسته سلام دادیم و اصرار به بردن منزل نمودیم تعاشی کرد و گفت شما تحصیل علم کرده ایسند . جواب دادم بلی صرفاً نحو منطق . جواب داد اینها زبان عرب و قواعد آن بود که هر عرب بدوی بهتر از شما میدانند و من سؤال از علم نمودم . جواب گفتم اگر این علوم که قرآن مانازل از آن است مفتاح بهشت جاودان نباشد پس چه علمی علم است ؟ گفت :

علم نبود غیر علم عاشقی مابقی تلخیص ابلیس شقی
چون کلمه عشق و عاشقی در کله جوانا ما بطور علم مطلق سموع
افتاد گفتم آقا را کشان کشان بمنزل آوردند و در برجیس
سکن داده از روی نهایت زرنگی در خورجین که همراه ^{شدند} را
رسائل و تعلیمات بهائی را بیرون کشیده چند صفحه را گسه

قرائت نمودیم حقیقت بهائیان کاملاً مشهود و از انفصال
و رعب اعمال سابقه خویش جمیع ارکان وجود م مرتعش گشته
مضطربانه دریستر بیخودی افتادم که آنها اگر ساعتی قبل
مرتکب قتل بهیچارگان میشدیم چه میشد و تا صبح بی خبر از
خود بودم همینکه هنگام طلوع آفتاب شد هوشیار گشته
دیدم حضرات با عموزاده هنوز نشسته و مشغول اقامه دلیل
بهرمان هستند صبح بچای میل نموده هر قدر خواستیم
مهمانان را نگاه داریم صلاح ندانسته آدرس اشخاصی را
که در شهر عراق میشناختند گرفتم و تشریف بردند ریسز
مطابق ذیل است :

حاجی سید مسی به سید ابوالفضل که پنی از انیس و
جلسه های معروف حاجی آقا محسن مجتهد است ، دیگر
حکیم رحیم اسرائیلی ، دیگر حاجی میرزا پیشخدمت محترم
مخصوص حاجی آقا محسن مجتهد ، دیگر آقا محمد بوجبار ،
آقا محمد حسن دعدشتی مباشر امور حاجی آقا محسن مجتهد ،
دیگر ، حاجی میرزا حسن تاجر کاشانی ، دیگر ملا مهدی تاجر
اسرائیلی ، ^{دین} آقا میرزا محمد حکیم احتشام الاطباء ، دیگر حاجی
موسی سردانی ، دیگر آقا میرزا محمد باقر خان خلیج آبادی و آقا
میرزا حسین شاه آبادی این دونفر را از خود مان و اسامی
بعد را بنام بابیه های کناره گیری معرفی کردند :

لکریم
 حاجی رضاخان ، آقا اسمعیل ، علی سلطان ، استاد عبد
 کلاهدوز ، حاجی حسینخان محمد .

پس از چندی که حضرات رفتند و کتاب ایقان را به بنده
 دادند بهوای ملاقات و شناسائی اسامی بهائیان سابق
 الذکر سلطان آباد عراق آمده موفق بملاقات متوسطین آنها
 کشته دیگر نتوانستم نموداری و با محافظه کاری یا حکمت
 نمایم مگر در مکرر متعول و فقیر گشته علنی می‌فین را
 بی‌آزار برده و بهمدستی حبیب الله احتشام نظام و اقوام
 شهری تجار و اغنیا و اصناف را تصقیب بتبلیغ نموده و از تمد
 و قتل و غارت مجتهدین و ملاها و حاجی سید محمد باقر که
 چند نفر از بهائیان را بدست خود برادرانش قطعه قطعه
 کرده تحقیقات بممل می‌آورد م و کم کم سکن را بمراق برده
 تاجری ممتاز و پرنفوذ و پهلوانی جسور گردیده عامه اهل
 شهر را دلالت می‌کردم حتی برای کسر حدود درماه رمضان
 باجمعی از جوانان تازه تصدیق دیکهای خوراک پزی را
 در میان مصبر عام بار نهاده غذا طبخ و برفقا میدادیم
 یا درسرای تجارتی همین کارها را مینمودیم تا مردم باتجار
 و منافقین با مجتهدین حکومت را همراه کرده حکم قتل بنده
 و چهار نفر دیگر را گرفته و در محبس ارك اسیر و ذلیل و دچار
 کند و زنجیر نمودند و سائرین رفا مخرجی شدند در محبس

ملا میرزا آقا طالبانی و آقا سید تقی خلیج آباری و بنده باقی
 و استاد علی اکبر زرگر مضاف شد . در شب اول نائیب
 محبس را تبلیغ کرده همراه نمودیم و تلگرافی محرمانه بشاه
 بندر همدان نوشته صابره شد که " چون رستم مکاری سارق
 صد بار جوهر تبعه عثمانی را من نشان کرده خواهش شد
 دستگیر و تحویل حکومت داده رشوه گرفته رها نموده
 مطالبه نموده ام همانندین طهیبی با تجاری که ذینفع در
 خرید مال التجاره رستم همدست و بتوسط علما حکم اعدام
 من و رفقا را بنام بهائیت صادر و فعلا در محبس و بزودی اعدام
 خواهیم شد " فردا دوشنبه رفیق را حسب الامر حکومت که
 پسر شاه بود و ناسخ ابوالفضل طقب بعضد السلطان در زیر
 چوب صرغضب ها و عاقله نزدیک بهلاکت رسیدند و آخرین
 دفعه بنده را پای بفلک کرده بنای فحاشی را نهادم و آشنا
 یکی از مأمورین سبب شد که جوراب پشمی از پامپم کنده نشد
 و چون شاهزاده امیدوار بود وجه معتنا به از ما و بهائیان
 بگیرد و هم از سابقه جوهر مفقوده و دستگیری و رشاقی
 رستم مکاری سارق مخوف بود امر به باز کردن بنده از فلک
 صادر و با رفقای زخمی و مجروح نیم مرده محبوس شدیم
 و واسطه های گوناگون از داخل و خارج شروع بقطع و فصل
 جریه میکردند و اقوام بنده سعی بودند شاید از مجتهد

آقا نور که حکم قتل را صادر نموده بود عفونامه بگیرند و قبول
 نیکرد و خوشبختانه عصری جواب تلگراف همدان که بشاه
 بندر عثمانی مخابره کرده بودم از اتابک رسید : " قائم مقامی
 حسب الامر ملوکانه امر به تهیه مرتکبین اغتشاش صادر و شما
 مأمورید از شاهزاده حکومت چند صندوق جوهر را بگیرد
 یا عین رستم مکاری را که مرخص نموده بشاه بندر عثمانی
 تحویل دهی " .

خلاصه شاهزاده حاضر گردید تمام تقاضاهای بنده
 پذیرد مشروط بر اینکه در شهر نعام و یا در خانه ای از خانه
 مخفی شوم قبول ننمودم عاقبت رستم مکاری را با رفتن
 نیمه جان تسلیم بنده نمود از اربک حکومتی خارج شدیم
 و از بازار عبور نموده جشن و غلبه مسلمانان تبدیل بازحام
 و فتنه و بهانه جوشی جدیدی شد همینکه وارد منزل عمومی
 آقا سلیمان گردیدیم دیدم از تمام اعیان و رفقاء خود دعوت
 کرده و عریضه با آقا نور مجتهد نوشته خواهش کرده از قتل یکنفر
 بنده صرف نظر فرماید و قبول نشده مجددا فرستاده اند
 و آقا نوکر مخصوص خود را حامل پیغام باین مضمون فرستاده
 اولاً بر جمیع شما فرض و واجب است در قتل این طایفه
 بشخصه قیام و اقدام کنید ثانیاً از قتل فلانی منوط بانجام
 چند شرط صرف نظر میکنم : اول لمن بر طائفه جدید

دوم طلاق گفتن عیالش و دو مرتبه عقد بستن سوم آمدن
 در محضر و باسلام رونمودن بعد از تهیه بازار رفتن .
 فرستاده مجتهد چون پیام آقا را بهایان رسانده و مسرا
 نشناخت پاسخ دادم آقا خیلی غلط خورد و این شرایط
 باید درباره خودش مجری شود زیرا دجال شده و مردم
 را بضلالت انداخته فحش بسیار دادم نادانی و جوانسی
 نموده غافل از اینکه آقا دکان و بازار را حکم بر بستن میکند
 نوکر مجتهد رفت و تمام بازار را بسته و علما و تجار جمع در
 مسجد گشته جدا از حکومت اشخاصی را که مرخص شده اند
 با بنده خواستگار شدند این روزه چندین شبانه روز باید
 بود و پسر شاه در محاصره و تلگرافات بطهران مینمودند
 تا آنکه امر اکید صادر شد که اگر مفرق نشوند مجتهد را
 گرفته تحت الحفظ بمکرز فرستند و جمعیت و ازدحام
 مسلمین را حکومت بتوسط تفنگدار باشی خویش که پتفر
 بهائی سری سستی به غلامعلی خان جمپور بود و مهترها^ی
 طویله مفرق ساخت این وقایع موجب بیداری نفوس و اشتما^ل
 بهائیان گردید بنده که مبتدی و بی اطلاع از اوضاع گذشته
 امر بودم در صد تحقیق و تفتیش برآمده عریضه بحضرت
 حضرت عبدالبهاء معروض و در جواب تائید و توفیق وعده
 دادند ولی امر بحکمت فرمودند چه حکمتی که هر روز^{دری} زنده

میشود و این اختیاراته حکمت را از دست میدهم و باز فریاد
 علما^۱ غرور بلند میگردد و نیای ایران خیلی تنگ و تاریک
 است هرچندی مجزی میسازند و کوری در مسجد سید محمد
 باقر توسل جسته از برکت منبر آقا^۲ در چشم شهلا گشته و مردم
 از بهائیان اینطور کرامات میخواهند تا مجبور بشویم خلافت
 را اثبات و هفت آنهارا باز نمائیم^۳ و بالجمله میرزا آقاخان
 مودی شهم و شریف و منجذب در ایام سالها در ایران^۴
 نصرت این امر نمود بنام میرزا ابوالقاسم قائم مقام مورد عنایت^۵
 حضرت مهدی البهاء بود و سفری هم در ایام مسافرت آنحضرت
 بارها رفته چندی تشریف بحضور داشت و گهی طهران بوده
 در آثار عتیقه ایرانی کاسیابی داشت و خاندانی برقرار
 گذاشت .

و از بهائیان سلطان آباد آقاغلامرضا قصاب و از شهدا^۶
 این دور اسفندیار مصروف بحاجی عرب که کیفیت شهادتش
 را در بخش سابق آوردهیم اهل قریه چقاسیاه واقعه در قریب
 شهر که در آن بلد ساکن و منادی اشاعات دولتی و ملتی در
 کوی و برزن بوده بشغل دلالتی اشتغال میجست و در حدود
 سال ۱۳۲۹ فائز بایمان بدیع گردید و کاروانسرای پیشه
 کرد و در واقعه مد هشت شهادت آقا میرزا علی اکبر بسرا^۷
 باعائله اش که در بخش سابق آوردهیم با یکدست فداقه طفل

رضیع و بادستی دیگر رأس مقطوع را گرفته در کوی و بازار
 بهالی که برای ارائه حکمران میبردند نمی فریاد نمسود
 ای مسلمانان اگر میرزا علی اکبر از دین بزعم شما خسار ج
 شد این طفل صغیر را که گناهی نبود ای بی انصافان
 این چگونه مسلمانان است و به آخوند ها که سبب اصلی
 اینگونه وقایع اند سفت گفت و بالجمله از تأثیر امرای بی
 بکلی منقلب شده بخلاف سابق ایام متقی و سالم و متبکمل
 گشته آیات و الواح را در زبان داشت و در دین ایست
 غافلان بدون رعایت نیکی یا بدی فطرتشان ^{بیش} بدون مال اند
 همت گماشته پیوسته کسانی را برای مکالمه عقیده ای در ^{مع} مرجع
 آورده بنصیحت احدی معتنع نگردید و این امور موجب ایقاف
 حسن حقد و مقاومت اهالی خصوصاً ملا باشد تا چون مورد
 دکاند ارتزقیشی مجاور محلش ویرا بسوزانند ن قرآن ^{شهم}
 کرد و آقا نور مجتهد تشهیر نمود با پسرش به الله به خلیج آباد
 رفت و شب در مسافر خانه که ضیافت بود بین اعیان مذکره
 شد که تنی چند از ژاندارم بتعقیب او میآیند و صلاح دیدند
 شبانه بطهران یا همدان بشتابند ولی او علی الطلوع
 بشاه آباد رفته بخانه آقا نور از مؤمنین بعاند و به الله را در
 آنجا گذاشته خود بحسین آباد رفت . از آنسو ماوریسین
 بهدایت تنی که همراه گرفتند بمسافر خانه خلیج آباد رسیدند

و سواره درآمدند و حسین سروری را که بمکتب داری مشغول بود حاضر کرده با چوب درختی که از باغچه شکستند همی زدند و حاجی عرب را خواستند و هر قدر فریاد زد که اینجا بود ولی رفت نشنیده بیشتر زدند تا آنکه جمعیتی گسرد آمد و مأمورین نا امید شدند و بسوی شاه آباد رفتند و اسکند نامی از احباب را زده بر اهنمائی خانه آقانور گرفتند ویدانجا رفته مطلوب را نیافتند و آقانور ویرادرش میرزا عنایت الله را بخانه که خدا علی اکبر بردند و دانستند که حاجی عرب در آنجا نیست و از احمالی قریه شنیدند که علی الصبح بحسین آباد رفت لذا سه تن مذکور را با امین الله برادر آقانور با خود تانیمه راه حسین آباد برد و آنان را مرخص کرده خود بدان قریه شتافتند و پرویز خان خسروانی مالک قریه بخانه غلامحسین بن کربلائی رضوان را اهنمائی کرد که حاجی عرب را گرفتند و پسران کربلائی رضوان عزم نمودند که مبلغی نقود بمأمورین داده مظلوم را رها کنند ولی دانستند که ایشان نقود را گرفته مظلوم را خواهند برد لذا چیزی ندادند و بروزی دیگر مأمورین مظلوم را از راهی دیگر بسطغان آباد کشیدند و تفصیل شهادتش در بخش سابق ثبت گردید . دیگر یحیی حزقیل سابق الوصف در بخش ششم در حدود سال ۱۳۵۱ درگذشت و عائله برجای گذاشت .